

تحلیل عقلی یا شرعی بودن ضرورت نظر در معرفت الله

محمدهادی ملازاده^۱ / جواد کلاهی عهد جدید^۲

چکیده: این مقاله به بررسی یکی از مباحث مطرح در بین فلاسفه و متکلمان مسلمان می پردازد که آیا انسان می تواند با نظر در آیات الهی و از طریق استدلال به معرفت خداوند نایل شود یا خیر؟ اشاعره معرفت خداوند را بر مبنای عقل، غیرممکن و ناروا می دانند، ولی معتزله پایه همه معارف انسان را به عقل آدمی منتسب می سازند. از سوی دیگر، مطابق آموزه های دینی و صریح برخی روایات، «معرفت الله» صنع خداست و بشر راهی برای کسب معرفت خداوند ندارد. حاصل پژوهش این است که اصل «معرفت الله» در نهاد همه موجود است و همه با فطرت توحیدی به دنیا می آیند. لذا هیچ کس به تلاش عقلی برای کسب معرفت خداوند نیاز ندارد؛ بلکه اقرار به وجود معرفت خداوند و پذیرش ربوبیت او به حکم عقل صورت می گیرد.

کلیدواژه: معرفت الله، فطرت، نظر، معتزله، اشاعره.

* دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۲۶؛ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۲.

۱. دکترای فلسفه تطبیقی از دانشگاه قم، عضو هیئت علمی دانشگاه قرآن و حدیث پردیس تهران (استادیار) نویسنده مسئول).

۲. کارشناس ارشد دانشکده الهیات دانشگاه تهران رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشجوی دکترای دانشگاه ادیان و مذاهب قم رشته شیعه شناسی.

مقدمه: طرح بحث

یکی از مباحث مهم و مورد مناقشه بین اندیشمندان بزرگ اسلام از دیرباز، این بوده که آیا کسب معرفت خداوند بر انسان واجب است یا نه؟ آیا انسان می‌تواند با استدلال و تفکر در آیات الهی به معرفت خداوند نایل شود یا خیر؟ معتزله کسب معرفت الله را بر همه انسان‌ها واجب می‌دانستند و این مسئله در کتب کلامی به «وجوب نظر» شهرت یافت. مهم‌ترین مسئله پیش روی معتزلیان در «وجوب نظر» آن بود که چه منبعی استدلال عقلی را بر انسان‌ها واجب کرده است. بی‌شک این وجوب به دلیل امر الهی نیست؛ زیرا مکلف اگر خداوند را پیش از نظر و استدلال بشناسد، پس دلیلی برای شناخت دوباره او لازم نیست و اگر خداوند را نشناسد، دلیلی برای اطاعت از او امر الهی نخواهد داشت. از نظر معتزله این عقل است که نظر و استدلال را بر انسان واجب می‌کند.

قاضی باقلانی «نظر» را این‌گونه تعریف می‌کند: «هو الفکر الذی یطلب به علم او غلبه الظن» یعنی «نظر» فکری است که از آن علم یا غلبه ظن معتبر طلب می‌شود و استدلال روشی است که ما را به علم یا ظن معتبر می‌رساند. اما ایجی معتقد است که این تعریف به اصطلاح منطق، تعریف به حد نیست، بلکه تعریف به رسم است؛ زیرا تنها به دو قسم از اقسام نظر (علم و ظن) اشاره دارد، نه تعریف کامل نظر. همچنین اشکال می‌کند که برای تعریف «نظر» نباید از واژه فکر استفاده شود، زیرا این بیان شرح الاسم خواهد بود نه تعریف. (میرسید شریف، ۱۳۲۵، ج ۱، ص ۱۹۶)

با توجه به تعریف فکر توسط ملاهادی سبزواری: «الفکر حركة الى المبادی و من المبادی الى المراد»، می‌توان گفت که هر فکری نظر نیست، بلکه تنها فکری نظر است که علم و ظن بیاورد. در واقع «نظر صحیح» ما را به علم می‌رساند، مانند صناعت برهان؛ ولی نظر فاسد ما را به علم نمی‌رساند، مانند مغالطات.

نزد متأخرین و اهل تعلیم، «نظر» عبارت است از ترتیب دادن علوم به گونه‌ای که ما را به مجهولی برساند. ترتیب دادن علوم نیز به دو چیز مربوط می‌شود: ۱- ماده برهان ۲- صورت برهان. (همان، مقصد ثانی)

ایجی می‌پرسد: چه عاملی باعث می‌شود که یک نظر، صحیح یا فاسد باشد؟

در علم منطق، شکل اول قیاس حملی را با رعایت شرایط آن بدیهی الانتاج و به مقتضای طبع می‌دانند. یعنی در صورتی که ماده و صورت برهان فی نفسه درست باشد، قطعاً ما را به مطلوب می‌رساند؛ اما اگر یکی از آن دو غلط باشد، ممکن است ما را به مطلوب نرساند. نتیجه، لازمه دو مقدمه قضیه (صغری و کبری) است که می‌تواند با کذب یک مقدمه نیز صادق باشد، ولی با صدق هر دو مقدمه نمی‌تواند کاذب باشد. هر قیاسی که مقدمات آن صادق باشد، نتیجه قطعاً صادق است؛ ولی اگر مقدمات کاذب باشند، نتیجه می‌تواند صادق یا کاذب باشد. لذا از صدق نتیجه، صدق هر دو مقدمه یا صحت صورت قیاس نتیجه نمی‌شود.

مبحث نظر

بحث اصلی در خصوص «نظر» این است که آیا با ترتیب مقدمات صحیح (ماده برهان) و رعایت اصول قیاس (صورت برهان) عقل انسان برای معرفت به خدا از طریق استدلال و برهان کفایت می‌کند یا خیر؟ و آیا معرفت خداوند بر انسان واجب است یا نه؟ جمهور شیعه و سنی معتقدند که «نظر» صحیح علم‌آور است، ولی در وجوب آن اختلاف نظر است. ملاحظه شبیهاتی را در این خصوص مطرح کرده‌اند:

شبهه اول: عقل انسان برای درک خدا کافی نیست، مگر این که کسی به طریق دیگری اثبات کند که خدا وجود دارد. اگر عقل انسان برای معرفت خدا کافی بود، این همه اختلاف نظر بین علماء وجود نداشت. برخی مانند ایجی در پاسخ گفته‌اند که دلیل این اختلاف نظرها، فاسد بودن ماده و صورت استدلال‌هاست نه نافی اصل استدلال. و این نشان می‌دهد که رعایت اصول استنتاج صحیح، دشوار است.

شبهه دوم: مردم در یادگیری علوم ضعیف مانند صرف و نحو محتاج معلم‌اند، چطور در یادگیری علوم دشوار مثل کلام و الهیات که از حواس و طبع انسان به دور است، محتاج معلم نباشند؟ برخی مانند ایجی در مقام پاسخ گفته‌اند که نیازمندی به معلم، دلیل بر دشواری راه است نه امتناع آن.

۱. مثلاً عقربه ساعتی که خواب رفته است، دوبار در شبانه روز وقت صحیح را نشان می‌دهد.

در خصوص این‌که «نظر» چگونه ما را به علم می‌رساند، اندیشمندان چند دیدگاه ابراز کرده‌اند:

- ۱- ابوالحسن اشعری. از نظر اشاعره که قائل به توحید افعالی هستند، همه ممکنات بدون واسطه به خدا مستند می‌باشند، و بین حوادثی که پشت سر هم رخ می‌دهد، رابطه علی و وجود ندارد. فعل خدا تابع هیچ قانونی نیست. افعال خداوند، از آن جهت خوب یا بد است که خدا تصمیم می‌گیرد که آنها خوب یا بد باشند. از نظر اینان «نظر» صحیح، عادتاً و به اذن و اراده خداوند، علم آوراست نه بالضرورة. (کتاب اللمع، ص ۷۱)
- ۲- معتزله بر خلاف اشاعره توحید افعالی را انکار می‌کنند و به فعل متولد از انسان و به رابطه علی بین معلولات قائل‌اند؛ لذا علم را حاصل قیاس منطقی درست و حصول علم از فعل متولد را ضروری می‌دانند. قاضی عبدالجبار آدمی را در شناخت خداوند با عقل و استدلال مکلف دانسته و استدلال کردن برای شناخت خداوند را نخستین وظیفه آدمی می‌داند. (المغنی، ج ۱۲، ص ۵۰۹؛ شرح المواقف، ص ۳۹؛ المحيط، ج ۱، ص ۲۶). از نظریه فرایند استدلال عقلی باعث پیدایش معرفت و یقین آرامش بخش در شخص استدلال کننده می‌شود. (المغنی، ج ۱۲، ص ۳۸۷)
- ۳- خواجه طوسی با قائل شدن به صفت مدح و ذم برای فعل، فعل متولد را منتسب به انسان می‌داند نه خداوند. علامه حلی نیز همین نظریه را در شرح کلام خواجه برگزیده است. لذا هر دوی ایشان در این مورد با معتزله هم عقیده‌اند.
- ۴- حکما و فلاسفه «نظر» را آماده سازی بستر برای حصول علم از طریق عقل فعال می‌دانند. یعنی نظر، ذهن را آماده می‌سازد تا نتیجه از مبدأ آن (عقل فعال) بر او افایه شود. و از آنجا که آن مبدأ بخل ندارد، پس از آماده شدن بستر، نتیجه به وجوب عقلی بر آن نظر مترتب می‌شود.
- ۵- فخر رازی می‌گوید: حصول علم از «نظر» لازم عقلی است و از آن جدا نمی‌شود. به عقیده او همان گونه که انسان می‌یابد «عالم متغیر است» و «هر متغیری حادث است» و سپس بالضرورة حدوث عالم را می‌یابد، علم هم از «نظر» بالضرورة متولد می‌شود. (شرح المواقف، ج ۱، ص ۲۴۸)

۶- شیخ مفید قائل است که ایمان شخص مؤمن باید بر اساس عقل و استدلال باشد و پذیرفتن اعتقاد افراد با تقلید به کار نمی‌آید. (المفید، ۱۳۹۵، ص ۸؛ المفید، ۱۴۱۳، ص ۲۲۰-۲۳۹)

۷- سید مرتضی شاگرد شیخ مفید، نخستین تکلیف دینی را شناخت خداوند بر اساس عقل می‌داند و معتقد است که از حدیث و روایت در آغاز معرفت کاری بر نمی‌آید. از نظر او اولین وظیفه انسان به کار انداختن عقلش برای شناخت خداوند است تا بدون استمداد از شرع، به صفات خدا و عدالت او آگاه شود و سپس برای تأیید عقل، از وحی بهره ببرد.

۸- از نظر علامه حلی علم یا ضروری (بدیهی) است یا نظری (اکتسابی). علوم نظری یا باید به بدیهیات منتهی شوند یا به دیگر علوم نظری. ادامه این کار به دلیل بطلان تسلسل، در نهایت باید به بدیهیات منتهی شود. از آنجا که همه عقلاء در ادراک بدیهیات مشترک‌اند، نباید بین مردم اختلاف وجود داشته باشد؛ اما وجود اختلاف نشانگر آن است که نظر همیشه علم‌آور نیست.

۹- ماتریدیه برای علم به حقایق اشیاء سه منبع قائل‌اند: العیان (حواس پنج‌گانه)، الاخبار، النظر. آنان رتبه نظر را پایین‌تر از حس و خبر می‌دانند، اما معتقدند که نظر دلالت بر حقایق می‌کند.

با توجه به اختلاف نظر بزرگان در بحث حجیت برهان و علوم نظری، پاسخ ایشان به ضرورت معرفت خدا تفاوت می‌یابد.

۱- شیخ مفید نخستین تکلیف آدمی را شناخت خدا می‌داند، ولی معتقد است بلکه عقل و استدلال به تنهایی نمی‌تواند ما را به خدا برساند و بدون یاری وحی معرفت به خدا غیرممکن است. از نظر او امامیه عقل را قبول دارند، اما نه به عنوان هدف اول. او به کسانی که مخالف بهره‌وری از عقل‌اند، حمله می‌کند و می‌گوید: اینان بی‌عقلی خود را اثبات می‌کنند و دست کشیدن از عقل و استدلال به تقلید کورکورانه می‌انجامد؛ اما در عین حال عقل را در مقدمات و نتیجه‌گیری‌های خود نیازمند وحی می‌دانند.

۲- از دیدگاه قاضی عبدالجبار و سید مرتضی، آدمی باید برای شناختن خدا از عقل و استدلال کمک بگیرد و نخستین واجب عقلی، اثبات خدا و معرفت به اوست که باید با استدلال انجام شود.

۳- از نظر شیخ صدوق، عقل و وحی را خدا داده و نفس آدمی را آماده پذیرفتن کرده، اما عقل بدون یاری سمع نمی‌تواند به شناخت خدا برسد. بیان کردن مطلبی مستقل از حدیث و تنها بر پایه عقل مجاز نیست. حتی جدل با مخالفان برای معرفت خداوند، برای عموم مردم ممنوع است؛ مگر برای کسانی که در علم کلام مهارت داشته باشند.

۴- صاحب شرح مواقف، «نظر» در معرفت الله را بر همه مسلمانان واجب می‌داند و قائل به وجوب نقلی نظر است.

۵- شیخ اشعری در بحث حسن و قبح اعلام می‌کند که واجبات و محرمات، همه از شرع فهمیده می‌شوند و مقتضی عقل نیست، اما با کمال تعجب اظهار می‌دارد که بر خداوند واجب نیست پیامبری بفرستد، گرچه اگر پیامبری فرستاد، باید با معجزه و دادن عصمت، او را تأیید کند. البته این سخن با مبانی اشاعره ناسازگار است.

ریشه این مباحث به تفاوت دیدگاه این گروه‌ها در حسن و قبح عقلی بر می‌گردد. اشاعره ادراک حسن و قبح عقلی را منکرند و معیار تشخیص حسن و قبح را شرعی می‌دانند، ولی معتزله ادراک حسن و قبح را ذاتی عقل می‌دانند. لذا خواجه طوسی برای اثبات عقلی بودن حسن و قبح و ردّ سخن اشاعره چند دلیل در کتابهای خود ذکر کرده است. (علامه حلی، ۱۳۹۰، ص ۸۴)

در نهایت هر یک از بزرگان برای تأیید دیدگاه خود به آیات و اخبار مختلفی استشهاد کرده‌اند. از ظاهر برخی آیات و روایات می‌توان فهمید که اول واجب بر بشر معرفت خداوند است:

۱- آیاتی که در آنها به نظر در مخلوقات و اتقان صنع الهی امر شده است. برخی فعل امر در این‌گونه آیات را دلالت بر وجوب گرفته‌اند، اما برخی مانند ایچی دلالت امر را بر وجوب کافی نمی‌دانند و گفته‌اند که مضمون این آیات، دلالت بر ظنّ غالب می‌کند نه وجوب. اما در هر صورت امر به تدبر و تعقل در آیات نشانه این است که

انسان می‌تواند با نظر در آیات الهی به برخی از نتایج عقلی دست یابد.
۲- خبری از پیامبر ﷺ رسیده که فرمود: «هر کس در معرفت خدا تعقل نکند، اهل جهنم است». برخی آن را به دلیل خبر واحد بودن قابل توجه نمی‌دانند. بعلاوه می‌توان گفت که استناد به شرع برای اثبات شرعی بودن «نظر»، دور و باطل است.

۳- برخی مانند ایجی وجوب دلایل نقلی نظر در معرفت خدا را بدیهی دینی و اجماعی دانسته و گفته‌اند: کسی که در مقابل مطلب مورد قبول همه شک کند، سفسطه می‌کند. به عقیده او برای عوام، معرفت اجمالی به خدا کفایت می‌کند و کسب معرفت خدا به وسیله «نظر» وجوب عینی ندارد. اما برخی مانند فخر رازی معتقدند که چون معرفت خدا واجب است و معرفت جز با «نظر» حاصل نمی‌شود، پس «نظر» به عنوان مقدمه واجب است. حتی اگر بپذیریم که معرفت خدا برای بشر امکان پذیر است، وجوب نظر از طریق شرع را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا اگر وجوب نظر شرعی باشد، برای عارف بالله تحصیل حاصل و لغو خواهد بود، و برای فرد غافل نیز نمی‌تواند حجت باشد زیرا نمی‌توان وجوب حکم شرعی را به خودش دانست.

۴- برخی اشکال کرده‌اند که چرا معرفت الله جز با نظر حاصل نشود، در حالی که ممکن است توسط خداوند الهام شود یا از طریق ریاضت و تعلیم حاصل گردد؟ اما باید توجه کرد که در اینجا سخن از عموم مردم است که برای آنها جز «نظر» راهی وجود ندارد و برای کسانی که راهی جز نظر ندارند، واجب خواهد بود.

۵- خواجه طوسی و علامه حلی معتقدند که وجوب نظر با عقل ثابت می‌شود؛ زیرا معرفت الله بر انسان واجب است، معرفت الله جز با نظر به دست نمی‌آید، پس مقدمه واجب یعنی نظر نیز واجب است.

از نظر آنان برای عوام مردم، لزوم شکر منعم و خوف از گرفته شدن نعمت در صورت عدم شکر و نیز دفع ضرر احتمالی از عدم معرفت و ابتلاء به عذاب ابدی در جهنم، باعث می‌شود که عقل به وجوب «نظر» حکم کند. لذا از نظر آنان وجوب نظر، عقلی است. اما ایجی اشکال کرده که ما قبول نداریم که خوف از عدم شکر منعم و خوف از عذاب ابدی را هر آدم عاقلی ضرورتاً بفهمد، چون در اکثر مردم این دو خوف وجود ندارد. بعلاوه معلوم

نیست که بتوان با «نظر» به معرفت خدا رسید و نتیجه «نظر» به خطا منجر نشود. معتزله به اشاعره اشکال کرده‌اند که اگر وجوب نظر برای معرفت الله با شرع ثابت شود، نشان می‌دهد که اولاً انبیاء برای رساندن پیامشان عاجز بوده‌اند؛ ثانیاً در مقام مناظره با مردم عادی نمی‌توان پیامبر بودن ایشان را اثبات کرد، زیرا اثبات وجوب نظر بر اساس سمع به «مغالطه دور» می‌انجامد. در مقابل، ایجی اشکال کرده که اگر وجوب نظر با عقل ثابت شود، باز هم دور خواهد بود؛ زیرا در این صورت نیز وجوب «نظر» با نظر ثابت شده است. پاسخ دیگر ایجی این است که وجوب معرفت الله در واقع وجود دارد و معرفت خدا بر همه واجب است، کسانی که علم به وجوب پیدا می‌کنند بر آنها واجب می‌شود و اگر علم به وجوب پیدا نکنند، باید عقاب شوند.

۶- برخی قائل شده‌اند که معرفت الله نه عقلاً واجب است نه شرعاً، بلکه معرفت صنع و فعل خداست. وظیفه ما این است که معرفت خداوند را بپذیریم و ایمان بیاوریم. نقش انبیاء تذکر به معرفت الله است نه اثبات معرفت خدا. از نظر منطقی می‌توان وجوب معرفت الله را از چند جنبه بررسی کرد:

۱- وجوب معرفت خدا بر مردم، بر اساس شرع

۲- وجوب معرفت خدا بر مردم، بر اساس عقل

۳- وجوب اعطای معرفت بر خداوند

۴- وجوب پذیرفتن معرفت توسط مردم

قائلین به وجوب سمعی «نظر» سه دلیل نقلی برای تأیید سخن خود ذکر کرده‌اند:

۱- «و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا» (اسراء: ۱۵) ما هیچ قومی را عذاب نمی‌کنیم تا هنگامی که رسولی بفرستیم. یعنی قبل از بعثت رسول عذابی نیست، پس «نظر» قبل از بعثت واجب نیست.

علامه حلی در ردّ این دلیل گوید: این آیه به واجبات شرعی تخصیص خورده، یعنی آن چه متوقف بر رسالت است، تکالیف شرعی است نه واجبات عقلی. برخی هم گفته‌اند که ممکن است منظور از رسول، عقل باشد که بر خلاف ظاهر آیه است.

۲- اگر نظر در معرفت الله واجب باشد، یا فایده دنیوی دارد یا فایده اخروی. فایده

دنیوی ندارد، چون دستورات انبیاء مخالف لذا یذ دنیوی است؛ فایده اخروی هم ندارد چون ممکن است خداوند پاداش‌های اخروی را بدون معرفت او و تنها روی فضلش عنایت فرماید. علامه حلی پاسخ داده که معرفت الله هم فایده دنیوی دارد و هم فایده اخروی؛ زیرا اگر کسی خداشناس شود، خوف از جهنم و بیم از دست دادن نعمت را نخواهد داشت؛ بعلاوه معرفت الله ثوابی دارد که جز با «نظر» نمی‌توان به آن رسید.

۳- اگر معرفت الله با عقل ثابت شود، چون خود عقل هم با نظر ثابت می‌شود، پس احتیاج به مقدماتی داریم که ثابت کنیم معرفت الله واجب است؛ در این صورت وجوب «نظر» با نظر ثابت می‌شود. علامه حلی در پاسخ گفته: گرچه وجوب نظر، نظری است و بدیهی اولی نیست، ولی از نوع فطریة القیاس است، یعنی از بدیهیات ثانوی محسوب می‌شود. بدیهیات ثانوی قضایایی اند که استدلال کوچکی دارند، ولی حد وسط همواره در ذهن افراد حاضر است (قضایا قیاساتها معها). مثل زوج بودن عدد چهار که با اندک توجهی بدیهی بودن آن برای فرد معلوم می‌شود. یعنی به عقیده علامه وجوب نظر بدیهی است، اما برای عوام مردم یک تذکر کوچک لازم است تا بفهمند نظر در معرفت الله واجب است. ایجی این پاسخ را نپذیرفته و می‌گوید: برای فهم بدیهیات ثانوی نیز مقدماتی لازم است که فرد باید آنها را بفهمد و این‌گونه قضایا با بدیهیات اولی متفاوت اند و برای همه بدیهی نیست؛ درحالی‌که بدیهی بودن یعنی این‌که نیاز به بیان مقدمات و تذکر نداشته باشد. پس تا وقتی که آن مقدمات حاصل نشود، وجوب نظر ثابت نمی‌شود.

با دقت درس‌خوان موافقان و مخالفان مشاهده می‌گردد که در باب معرفت خدا گرفتار اشتباهی بزرگ شده‌اند. اینکه گفته شده معرفت صنع بشر نیست، یعنی اصل معرفت صنع خداست، اما با مفروض وجود معرفت خدا در فطرت هر کس، این معرفت بیدار شدنی است. در واقع نقطه ثقل و موضع اصلی بحث، مورد خلط واقع شده است. یعنی جایگاه بحث از معرفت الله پیش از ارسال رسل و پس از آن تفاوت دارد. همچنین بررسی وجوب معرفت الله با نگاه برون‌دینی و درون‌دینی متفاوت است. در نگاه برون‌دینی استفاده از

مستندات شرعی نمی‌تواند منطقی باشد، درحالی‌که در نگاه درون دینی می‌توان مستندات دینی را برای اثبات مدعا یا تأیید آن به کارگرفت. لذا برای مقایسه دیدگاه‌های مختلف و تحلیل منطقی آنها توجه به جایگاه بحث و مبنای مقایسه آنها ضروری است. برای این منظور توجه به نکات زیر راهگشا خواهد بود:

۱- وجوب معرفت قبل از ارسال رسل و آمدن وحی بر چه اساسی قابل بررسی است؟ بدیهی است که جایگاه این بحث فقط نظری و عقلی است و تنها از نظر امکان عقلی یا محال بودن آن قابل طرح و بررسی است. در اینجا سخن در این است که آیا معرفت به خداوند اساساً بحثی عقلی است یا بحثی فراعقلی؟ استناد به شواهد شرعی و آموزه‌های وحی جایگاه منطقی ندارد، بلکه مصادره به مطلوب و دور خواهد بود. در این موضع معتزله قائل‌اند که این بحث کاملاً عقلی است، یعنی در حیطه ادراکات عقل می‌گنجد و می‌توان به روش نظری و با ترتیب مقدمات به نتیجه لازم رسید. در این صورت باید مبنای سخن ایشان تنها بر بدیهیاتی مبتنی باشد که مورد قبول همه عقلا است، مگر اینکه پس از کنکاش عقلی به این نتیجه برسیم که عقل راهی برای ادراک خداوند ندارد. در این صورت فراعقلی بودن معرفت الله امری است که به حکم خود عقل حاصل می‌شود و معقول و معتبر خواهد بود. اما اشاعره که معتقدند به روش نظری و با استدلال نمی‌توان به هیچ نتیجه‌ای رسید و سخن خود را به وحی و شرع مستند می‌کنند، در واقع دچار مغالطه دور و مصادره به مطلوب شده‌اند.

۲- آیا اساساً برای خدا ضرورت دارد که خودش را به مردم معرفی کند یا نه؟ به عبارت دیگر مردم حق دارند که از خداوند طلب‌کار باشند که خود را به ایشان معرفی کند یا خیر؟ اگر اعطای معرفت حق مردم باشد و بر خداوند واجب باشد که خود را به مردم معرفی کند، در صورت با عدم اعطای معرفت به مردم ظلم کرده و مردم حق بازخواست خواهند داشت. اما اگر مردم نسبت به اعطای معرفت طلب‌کار نباشند و اعطای معرفت لطف و فضل خداوند به مردم باشد، در صورت عدم اعطای معرفت، مردم حق بازخواست و طلب‌کاری نخواهند داشت.

۳- نکته بعد سؤال از وجوب معرفت خداوند پس از اعطای معرفت است. اگر معرفت خداوند، خارج از توان انسان باشد و معرفت خدا اعطای الهی و لطف او باشد، دیگر سخن از وجوب معرفت جایگاهی ندارد. در این صورت سؤال مقدر این خواهد بود که آیا پس از اعطای معرفت توسط خداوند، پذیرش معرفت بر مردم واجب عقلی است یا شرعی؟ اگر بعد از اعطای معرفت، پذیرش آن واجب عقلی باشد، معرفت خدا و پذیرش دین و احکام الهی بر اساس عقل استوار خواهد بود و پذیرش دین منطق عقلایی خواهد داشت؛ اما اگر معرفت خدا و پذیرش دین بر مبنای شرع استوار باشد، ضرورت پذیرش دین بر اساس دین، باعث دوری بودن اعتقادات و ضعف منطقی باورهای انسان خواهد شد.

۴- نکته مهم دیگر این است که استناد به آیات و روایات در این بحث به چه هدفی انجام می‌شود؟ آیا هدف از رجوع به منابع دینی، اخذ مبانی بحث است یا بیان شواهدی از شرع برای تأیید احکام عقل؟ در برخی از دیدگاه‌ها آیات و روایات به عنوان پایه و مبنای بحث اخذ گردیده و در برخی دیگر به عنوان شاهی برای تأیید حکم عقل. بدیهی است پیش از اثبات شرع، استناد به شرع برای اخذ مبانی بحث نمی‌تواند از نظر منطقی معقول باشد، ولی استناد به شرع برای تأیید حکم عقل نه تنها منع منطقی ندارد، بلکه باعث قوت دیدگاه مزبور نیز خواهد بود.

نگاهی به مستندات روایی بحث

یکم- در برخی احادیث تصریح گردیده که معرفت خداوند صنع بشر نیست و بشر تکلیفی نسبت به کسب معرفت خدا ندارد.

- ۱- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعِ مَنْ هِيَ؟ قَالَ: مِنْ صُنْعِ اللَّهِ؛ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ. (الكلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۶۳؛ الصدوق، ۱۳۹۸، ص ۴۱۰)
- ۲- عَنْ دُرُوسَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَتُهُ أَشْيَاءُ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ؛ الْمَعْرِفَةُ وَ... (الصدوق، ۱۳۹۸، ص ۴۱۱؛ المجلسی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۲۲۱)

۳- عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ فَقَالَ: بِمَا

عَرَفَنِي نَفْسَهُ. (الکلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۸۶؛ الصدوق، ۱۳۹۸، ص ۲۸۵)

دوم- در روایاتی تصریح شده که اساساً معرفت خداوند، اکتسابی و نظری نیست:

۴- عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَعْرِفَةِ أَهِيَ مُكْتَسَبَةٌ؟ فَقَالَ: لَا. فَقِيلَ لَهُ: فَمِنْ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنْ عَطَائِهِ هِيَ؟ قَالَ: نَعَمْ وَلَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ، وَلَهُمْ اِكْتِسَابُ الْأَعْمَالِ. (الصدوق، ۱۳۹۸، ص ۴۱۶)

سوم- برخی از روایات، انسان را به علت نداشتن ابزار معرفت، مکلف به معرفت خدا ندانسته‌اند:

۵- عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ آدَاءٌ يَتَأَلَوْنَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا. قُلْتُ: فَهَلْ كُفِّوا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا، عَلَى اللَّهِ الْبَيَانُ. لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا. (الکلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۶۲؛ الصدوق، ۱۳۹۸، ص ۴۱۴)

۶- عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمْ يُكَلِّفِ اللَّهُ الْعِبَادَ الْمَعْرِفَةَ، وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُمُ إِلَيْهَا سَبِيلًا. (البرقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۹۸)

چهارم- براساس برخی روایات، اعطای معرفت برخداوند واجب نیست، بلکه قبول معرفت بر بندگان واجب است.

۷- عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا قَبْلَ أَنْ يَعْرِفَهُمْ، وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْرِفَهُمْ؛ وَلِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوهُ. (الکلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۶۴؛ الصدوق، ۱۳۹۸، ص ۴۱۳)

پنجم- روایاتی که براساس آنها خداوند راتنها باید به خودش شناخت و معرفت او از طریق مخلوقات نکوهش شده است:

۸- عَنِ الْفَضْلِ بْنِ السَّكَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: اَعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَالرُّسُولَ بِالرِّسَالَةِ وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ. (الکلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۸۵؛ الصدوق، ۱۳۹۸، ص ۲۸۶)

۹- عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَةٍ أَوْ

بِمِثَالٍ فَهُوَ مُشْرِكٌ، لِأَنَّ حِجَابَهُ وَمِثَالَهُ وَصُورَتَهُ غَيْرُهُ. وَإِنَّمَا عَرَفَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَهُ بِاللَّهِ؛ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ فَلَيْسَ يَعْرِفُهُ، إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ. (الکلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۱۴)

ششم - روایات متعددی در ذیل آیه فطرت آمده که نشان می‌دهد خداوند معرفت خود را به همه انسانها اعطا فرموده است:

۱۰- عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» قَالَ: فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ. (الکلینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۲؛ الصدوق، ۱۳۹۸، ص ۳۲۸؛ المجلسی، ۱۴۱۳، ج ۵، ص ۲۲۳)

۱۱- امام باقر عليه السلام در باره روایت معروف پیامبر «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» فرموده‌اند: یعنی المعرفة بأن الله خالقه، كذلك قوله تعالى: «وَلئن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ». (الصدوق، ۱۳۹۸، ص ۳۳۱؛ الکلینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۳)

از مجموع روایات فراوان چنین استنباط می‌شود:

- ۱- معرفت خداوند، صنع خداست و جز به معرفی او حاصل نمی‌شود.
- ۲- همه انسانها در بدو تولد با فطرت توحیدی متولد می‌شوند.
- ۳- معرفت خداوند از طریق علم حصولی و تشبیه خالق به مخلوقات، معرفت صحیح خداوند نیست.
- ۴- بر خدا واجب نیست که خودش را به بشر معرفی کند، بلکه اعطای معرفت لطف اوست.
- ۵- وظیفه انسان‌ها در برابر اعطای معرفت الهی تنها پذیرش آن و اقرار به معرفت خداست.
- ۶- وظیفه منطقی انسانها پس از پذیرش نعمت معرفت، سپاس از خداوند و اطاعت از اوامر و نواهی و عبادت خالصانه اوست.

قائلان به این دیدگاه با توجه به مضمون روایات، چند دلیل برای سخن خود ذکر می‌کنند:

- اولاً شناخت مفهومی خداوند ممکن نیست و نمی‌توان مفهومی از خداوند در ذهن داشت. خداوند، منزّه و مقدس از هر وصفی است و مفاهیم بشری توان راهیابی به مقام ذات خداوند و صفاتش را ندارند (برنجکار، ۱۳۷۱، ۱۴۴-۱۴۵؛ همو، ۱۳۷۴، ۷۰-۷۱).

آنان برای نفی توصیف عقلی از خداوند، به آیات و روایات متعدد از اهل بیت (علیهم‌السلام) استناد می‌کنند، مانند: «لیس کمثله شیء» (شوری: ۱۱)، «الله اکبر من آن یوصف» (الصدوق، ۱۳۹۸، ص ۳۱۳) و «لا یقدر العباد علی صفته» (همو، ۱۳۹۸، ص ۱۲۸)

- ثانیاً شناخت انسان و دایره معلوماتش در باره موجوداتی است که به نحوی با او سنخیت دارند. دو موجود متباین نمی‌توانند معرفت حقیقی به یکدیگر داشته باشند، مگر این‌که یکی از آنها خالق دیگری باشد که در این صورت به مخلوق، احاطه و علم مطلق دارد؛ ولی مخلوق، تنها از آثار و فعل خالق به وجود خالق پی می‌برد، بدون این‌که به او معرفت احاطی داشته باشد. امام رضا (علیه‌السلام) فرمود: «فکل ما فی الخلق لا یوجد فی خالقهِ و کل ما یمكن فیهِ یمتنع من صانعهِ» (الصدوق، ۱۳۹۸، ص ۴۰)

- ثالثاً هرگونه توصیفی در محدوده تعطیل یا تشبیه در باره خداوند صحیح نیست. تنها شناختی درباره خداوند قابل پذیرش است که او را از حد تعطیل و تشبیه خارج کند؛ زیرا تصورات اثباتی انسان در محدوده تشبیه خداوند به آفریده‌هاست. از امام باقر (علیه‌السلام) پرسیدند: «أیجوز أن یقال أن الله شیء؟ قال: نعم، یخرجه من الحدّین: حدّ التعطیل و التشبیه». (الکلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۸۲-۸۵)

با توجه به نکات فوق به نظر می‌رسد اختلاف نظر اندیشمندان و نزاع بر سر این‌که معرفت خداوند عقلی است یا شرعی، ناشی از تصور نوعی منع خلّو است؛ یعنی تصور شده که معرفت خداوند، یا باید شرعی باشد یا عقلی. لذا هر یک از بزرگان با دیدگاه اشعری یا اعتزالی در مقام اثبات نظریه خود برآمده و کوشیده است نظریه رقیب را با وارد نمودن اشکالات منطقی ردّ کند؛ در حالی که اگر معرفت خداوند در همه انسان‌ها فطری باشد، بحث بر سر عقلی یا شرعی بودن آن، اساساً منتفی می‌شود و رجوع به متون دینی به عنوان شواهد بحث، حق مطلب را روشن می‌کند.

نکته مهم دیگر، بی‌توجهی به مفهوم واژه «معرفت» است. در آیات و روایات، هم بر امتناع معرفت ذات خداوند تأکید شده و هم بر دعوت به تعقل و تفکر در آیات آفاقی و انفسی برای پی بردن به وجود خداوند. این مستندات با یکدیگر ناسازگاری ندارند، بلکه

هر دسته از آنها اشاره به یک جنبه از معرفت خداوند نموده‌اند. اصل وجود خداوند با توجه به معرفت فطری انسان و تدبیر در آثار خلقت خداوند برای بشر بدیهی است و نیازی به برهان و استدلال عقلی ندارد. اما معرفت ذات و اوصاف خداوند، از توان بشر خارج است و انسان هیچ ابزاری برای کسب معرفت توصیفی خداوند ندارد؛ زیرا او فوق ادراکات عقلی و اندیشه آدمی است. عدم تمایز بین این دو جنبه از معرفت باعث گردیده که برخی از اندیشمندان با استناد به دسته‌ای از آیات و روایات که انسان را دعوت به تعقل و تفکر نموده، قائل به نظری بودن معرفت خداوند شوند و برخی با استناد به دسته دیگر، معتقد به بدیهی بودن معرفت خداوند گردند.

توجه به این مطلب در روایات اهل بیت علیهم‌السلام تحت عنوان «معرفت در عین احتجاب» بیان گردیده است. مطابق این تبیین، اصل وجود خداوند به واسطه معرفت پیشین در عوالم قبل برای همه انسانها بدیهی و فطری است، ولی ادراک اوصاف و ویژگی‌های او به دور از دسترس فکر و تلاشهای عقلی آدمی است. لذا از سویی توجه به عجایب و آثار خلقت مورد تشویق قرار گرفته و از سوی دیگر هر گونه اندیشه و تفکر در ذات خداوند، مورد نهی واقع گردیده است.

بررسی دیدگاه‌ها

۱- شیخ مفید نخستین تکلیف آدمی را شناخت خدا می‌داند، ولی معتقد است ملکه عقل و استدلال به تنهایی نمی‌تواند ما را به خدا برساند و بدون یاری وحی، معرفت به خدا غیرممکن است. او به مخالفان بهره‌گیری از عقل حمله می‌کند و می‌گوید اینان بی‌عقلی خود را اثبات می‌کنند و دست کشیدن از عقل و استدلال، به تقلید کورکورانه می‌انجامد. اما در عین حال معتقد است عقل در مقدمات و نتیجه‌گیری‌های خود نیازمند وحی است. این دیدگاه بر دو فرض استوار است: یکی این که معرفت خدا اکتسابی فرض شود و دیگر این که معرفت خداوند برای بشر امکان پذیر باشد. اولاً مطابق روایات، شناخت خداوند با هیچ ابزاری برای بشر ممکن نیست. ثانیاً تعهد به عقل و استدلال در صورتی ممکن است که بتوان ماده و صورت برهان را به

طور صحیحی آراست، تا نتایج مطلوب قابل حصول باشد. برای این کار باید علاوه بر صحت صورت برهان، مقدمات آن هم بدیهی تر از وجود خداوند باشند. این در حالی است که بر طبق مستندات دینی، ظهور خداوند بالاتر از ظهور همه اشیاء است و معرفت او به واسطه مخلوقات مورد قدح واقع شده است؛ پس چگونه ممکن است که اشیاء واسطه معرفت خداوند قرار گیرند؟

ثانیاً بر اساس روایات متعدد، معرفت صنع خداست و انسان‌ها مکلف به معرفت خداوند نیستند. پس چگونه می‌شود شناخت خداوند نخستین تکلیف آدمی تلقی گردد و انسان‌ها با عدم شناخت او مورد مؤاخذه قرار گیرند؟ همچنین تا پیش از شناخت خدا و پذیرفتن دین، چگونه می‌توان وحی را برای یاری عقل در شناخت خدا به کار بست؟ به نظر می‌رسد شیخ مفید حجیت عقل را می‌پذیرد و در عین حال، عقل را به تنهایی برای شناخت خدا کافی نمی‌داند. در این صورت نمی‌توان عقل را برای شناخت خداوند، حجتی مستقل دانست.

۲- از نظر سید مرتضی آدمی موظف است برای شناختن خدا از عقل کمک بگیرد و نخستین واجب عقلی اثبات خدا و معرفت به اوست و این کار باید با استدلال انجام شود. این دیدگاه در صورتی درست است که: اولاً معرفت خدا اکتسابی فرض شود، ثانیاً معرفت خداوند برای بشر امکان پذیر باشد، در حالی که با توجه به روایات، هیچ یک از این دو مورد برای بشر امکان پذیر نیست. بدیهی است تکلیف انسان به معرفت خدا در صورتی معقول و منطقی است که برای عموم مردم امکان پذیر باشد. اما اگر مطابق فرمایش حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه (خطبه اول) نقش انبیاء را تذکره معرفت فطری بدانیم، کسب معرفت از طریق استدلال و عقل نظری ضرورت نخواهد داشت.

۳- از نظر شیخ صدوق عقل به تنهایی به شناخت خدا نمی‌رسد و بیان کردن مطلبی مستقل از حدیث و تنها بر پایه عقل جایز نیست. کلام شیخ صدوق حاوی دو نکته است: یکی این که عقل به تنهایی برای شناخت خداوند کفایت نمی‌کند. دیگر این که وحی راهنمای عقل در شناخت خداوند است. شیخ صدوق همچون

سایر محدثان شیعه معرفت فطری انسان در عالم ذر را پذیرفته‌است، لذا می‌توان نظر ایشان را مطابق مستندات دینی دانست که هم عقل انسان را به تنهایی برای شناخت خداوند کافی نمی‌شمارد و هم معرفت خداوند را بر انسان واجب نمی‌داند. البته بعد از متذکر شدن به این معرفت و اشاره عقول، هر انسانی به حکم عقل باید به ربوبیت خداوند اقرار کند. بنابراین در اینجا عقل به عنوان ابزاری برای شناخت ابتدایی خداوند کارآیی ندارد، بلکه پس از هویدا شدن معرفت فطری موجود در انسان، نقش تأیید و اقرار به این معرفت را خواهد داشت.

۴- معتزله از سویی به حسن و قبح عقلی قائل‌اند، لذا حجیت عقل را مقدم بر شرع می‌دانند و به ضرورت معرفت به خدا رأی می‌دهند؛ از سوی دیگر مشکلات موجود در اثبات وجود خداوند از طریق استدلال را نمی‌توانند انکار کنند. به نظر می‌رسد قائلان به این دیدگاه، دچار نوعی انحصارگرایی شده و می‌پندارند که معرفت خداوند نیز مانند هر امر دیگری تنها باید از طریق عقل صورت گیرد، ولی این تفکر از نظر منطقی معقول نیست. با دقت در متن روایات و قائل شدن به عدم سنخیت بین خالق و مخلوق، روشن می‌شود که معرفت خداوند با معرفت دیگر مخلوقات متفاوت است. روایات، معرفت به خدا را با ابزارهای بشری غیرممکن دانسته‌اند، اما معرفت به سایر اشیاء را غیرممکن نمی‌دانند؛ لذا آیات و روایات متعدد انسان را به تفکر و تعقل در مخلوقات فرا می‌خواند، اما نمی‌توان به طور قطع دعوت به تعقل و تفکر در مخلوقات را به معنی دعوت به شناخت خداوند از طریق استدلال دانست.

نتیجه‌گیری

از روایات متعدد چنین نتیجه می‌شود که معرفت الله صنع خداست و شناخت خداوند نه عقلی است و نه شرعی. فهم این نکته که معرفت خداوند خارج از توان بشر است، خود حکمی عقلی است که اکثر اندیشمندان با گرایش‌های مختلف فلسفی، عرفانی و کلامی به آن اقرار کرده‌اند و مورد تأیید شرع و آموزه‌های معصومین نیز می‌باشد. پیروی از معرفت فطری و اقرار به آن بر اساس حکم عقلی «شکر منعم» و «دفع ضرر محتمل» صورت

می‌گیرد؛ ولی این به معنی عقلی بودن معرفت خداوند نیست. در واقع عقل به «وجوب نظر در معرفت الله» حکم نمی‌کند، بلکه به لزوم پیروی از این معرفت حکم می‌کند. لذا نمی‌توان وجوب نظر را عقلی دانست. انسان‌ها در زندگی روزمره ممکن است از توجه به مستقلات عقلی غافل باشند، اما پس از متذکر شدن به آنها برای ادراک مستقلات عقلی نیاز به دلیل دیگری ندارند. ادراک مستقلات عقلی نه با نظر ثابت می‌شود تا با اشکال دور مواجه گردد و نه از بدیهیات ثانوی است که استدلال کوچکی از نوع فطریة القیاس برای آن ضروری باشد.

فهرست منابع:

قرآن کریم

- البرقی، محمد بن جعفر، المحاسن، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۷۱ق.
- برنجکار، رضا، مبانی خداشناسی در فلسفه یونان و ادیان الهی، انتشارات مولف [بی جا]، ۱۳۷۱ش.
- ، معرفت فطری خدا، موسسه نبأ، تهران، ۱۳۷۴ش.
- الحلی، حسن بن مطهر، کشف المراد، ترجمه علی شیروانی، ج ۱ و ۲، دارالعلم، قم، ۱۳۹۰ق.
- سبزواری، ملاهادی، شرح المنظومه، تصحیح حسن زاده آملی، نشر ناب، تهران، ۱۳۷۹.
- الصدوق، ابوجعفر محمد بن بابویه قمی، التوحید، الناشر مكتبة الصدوق، تهران، ۱۳۹۸ق.
- عضدالدین ایجی، عبدالرحمان بن احمد، شرح میر سید شریف جرجانی، شرح المواقف، ناشر الشریف الرضی، قم، ۱۳۲۵ق.
- القاضی عبدالجبار، بن احمد، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ناشر [بی جا]
- الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۸ش.
- المجلسی، محمدباقر، بحار الانوار (۱۱۱ جلد)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۳ق.
- محمدزاده، محمد، خداباوری فطری تقریرها و سنجه‌ها، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۹ش.
- المفید، محمد بن محمد، الفصول المختارة من العیون والمحاسن، ناشر کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
- ، محمد بن محمد، اوائل المقالات فی المذاهب المختارات، ناشر دارالتفسیر، قم، ۱۳۹۵ش.